

ساعت بهار

بابا کتاب دعا دستش دارد. برادرم موبایلش را به گوشش چسبانده است و دارد زیارت نامه می خواند. مامان نماز خواندن را یادم داده است. سوره های نماز را بلدم. آقایی کمی آن سوتر، بیرون فرش های یک اندازه ی حرم، روی زمین ایستاده است و قنوت می خواند. دست می کشم به پاهایم. خسته شده ام. بابا می گفت وقت تحویل سال حرم امام رضا [ع] آن قدر شلوغ است که باید ماشین را دورتر پارک کنیم و پیاده برویم.

